در تاريخ ۱۸ ارديبهشت ۱۳۸۷
بحث ظن

جلسه 89

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسي دو روايت ديگر در بيان نسخ تلاوت وارد در قرآن

در بحث نسخ تلاوت، يكي از اشكالاتي كه بر علماي اهل سنت داريم، اين است كه اگرچنين چيزي نسبت به قرآن كريم واقع شده، پس چرا در سيره نبوي هيچ نشاني از اين معنا وجود ندارد؟ اگر شما قائل هستيد به اينكه در مورد بعضياز آيات شريفه قرآن، بعد از مدتي كه نازل شده‌اند، تلاوت آنها نسخ، و حكم‌شان باقيمانده است، لازم بود كه پيامبر اين را براي مردم تصريح مي‌كرد. پيامبر(ص) نسبت به حفظ قرآن و رساندن آيات شريفه قرآن به مردم، اصرار و اهتمام بسيار زيادي داشت؛
چطورمي‌شود كه چنين مطلب مهمي را براي كسي بيان نكرده باشد؟ آنچه كهدركتب اهل سنت در مورد نسخ تلاوت وجود دارد، در هيچ كدام به پيامبر استناد نشده است؛ و بلكه آن را به عنوان يكي از صحابه نقلمي‌كنند. ما در مقابل آنها در بحث ديروز طبق فرمايشمرحوم علامه طباطبايي روشن كرديم كه اساساً نسخ تلاوت با خود قرآن كريم منافات و مخالفت قطعي دارد. اما اشكال امروز اين است كه اين مطلب با سيره نبوي هم مخالفت دارد. در هيچ كجا حديثي از پيامبر مبني بر اين كه در آيه‌اي از آيات شريفه نسخ تلاوت شده است، نداريم.

اينجا باز اشاره كنيم كه اهل سنت در بعضي از رواياتي كه دارند و از پيامبر نيست به نسخ تلاوت استدلال مي‌كنند؛ يكي از آن روايات، در مورد آيه‌ي شريفه 238 بقره است « حَافِظُوا عَلَي الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَي وَقُومُوا للَّهِ قَانِتِينَ » در صفحه 438 از جلد اول **صحيح مسلم** آمده است: مسلم عن شقيح بنعقبه، عن البراء نقل مي‌كند كه برا گفت: **نزلت هذه الاية حافظوا علي الصلوات و صلاة العصر** اول آيه اينطور بوده كه بر نمازها مراقبت و محافظت كنيد ونماز عصر، **فقرأناها ما شاء الله** ما زياد آيه را اينطوري خوانديم **ثم نسخ الله فنزلتحافظوا علي الصلوات و الصلاة الوسطي** بعداً كه آيه نازل شد، بجاي صلات وسطي، صلات عصر گذاشته شد، **فقال رجل كان جالساً عند شقيح له** مردي كه در نزد شقيح نشسته بود، گفت: **هي ايضاً صلاة العصر؟** آيا صلات وسطي همان صلات عصر است؟ **فقال البراء قداخبرتك كيف نزلت** من به تو خبر دادم كه اين آيه چطور نازل شده است **وكيف نسخها اللّه** چطور خدا نسخ كرده است **والله اعلم** اين كه آيا صلات الوسطي همان صلات عصر است ياغير از آن، اين را خدا آگاه است. آيا مي‌شود به اين حديث براي نسخ استدلال كرد يا اين كه حديث دلالت برنسخ تلاوت ندارد؟

اشكال اول كه مكرر گفته شده و خود اهل سنت هم قبول دارند، اين است كه براي اين كه يك آيه‌اي جزءقرآن هست يا نه؟ با خبر واحد نمي‌توانيم آن را اثبات كنيم.
ثانياً: وقتي كه دقت مي‌كنيم،اينجا مسأله يك مقداري مخلوط شده است؛ در اصل آيه همينطور بوده است كه « حَافِظُوا عَلَي الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَي » و خود پيامبر(ص) نماز وسطي را به نماز عصر تفسير فرموده است؛ آن وقت براء تفسير را بجاي خود آيه اشتباه گرفته است و فكر كرده كه آنچه پيامبر قبلاً تفسير فرموده بود، به عنوان آيه بوده و بعد نسخ شدهاست.
ثالثاً در اين روايت نداردكه پيامبر فرمود اين آيه ناسخ آن آيه است؛ نسخي از قول پيامبر نيست؛ برداشت خودش چنين بوده، و

چه بسا براي او مسئله مشتبه شده بود. بنابراين، ما نمي‌توانيم با اين روايت براي نسخ تلاوت استدلال كنيم و اين كه نسخ تلاوت واقع شده است. همچنين است قضيه‌ي ديگري كه معروف است به بئر معونه و آن را انس بن مالك نقل مي‌كند.

در صفحه 115 از جلد 3 **صحيح بخاري** آمده است: « **ان النبي صلى الله عليه وسلم اتاه رعل وذكوان وعصية وبنو لحيان فزعموا أنهم قد أسلموا واستمدوه على قومهم فأمدهم النبي صلى الله عليه وسلم بسبعين من الأنصار قال انس كنا نسميهم القراء يحطبون بالنهار ويصلون بالليل فانطلقوا بهم حتى بلغوا بئر معونة غدروا بهم وقتلوهم فقنت شهرا يدعو على رعل وذكوان وبنى لحيان قال قتادة وحدثنا أنس انهم قرؤوا بهم قرآنا الا بلغوا قومنا بأنا قد لقينا ربنا فرضى عنا وأرضانا ثم رفع ذلك»** طوائفي خدمت پيامبر(ص) آمدند؛ **فزعموا انهم قد اسلموا** مسلمانها فكر كردند كه اينها مسلمان شده‌اند **واستمدوه علي قومهم** و آمدند از پيامبر استمداد كنند كه پيامبر و اصحابش قوم و طائفه اينها را مسلمان كنند، **فأمدهم النبي بسبعين من الانصار** پيامبر هم هفتاد نفر از انصار را همراه اينها فرستاد.

قال انس كنا نسميهم القراء تمام اين هفتاد نفر قاري و حافظ قرآن بودند، **يحطبون بالنهار و يصلون بالليل** روز مي‌رفتند هيزم جمع مي‌كردند و شب مشغول شبزنده‌داري بودند **فانطلقوا بهم حتي بلغوا بئر معونة** اينها همراه آنها راه افتادند تا رسيدند به جايي كه اسمش بئر معونه است **غدروا بهم و قتلوهم** نيرنگي به اين هفتاد نفر زدند و تمام آنها را در اينجا كشتند. سپس انس در ادامه مي‌گويد: **انهم قرؤوا بهم قرآناً** اينها اين قرآن و اين آيه را خواندند « **ألا بلغوا قومنا بأنا قد لقينا ربنا فرضي عنا وأرضانا** » اينها گفتند به قوم ما بگوييد كه ما با خداي خودمان ملاقات كرديم، او از ما راضي شد، و ما را مورد رضايت خودش قرار داد **ثم رفع ذلك** انس مي‌گويد و اين به عنوان آيه قرآن بود كه بعد منسوخ شد و كنار رفت.

همان اشكالي را كه در مورد روايت قبل گفتيم در اين جا هم هست كه اين روايت نيز عنوان خبرواحد دارد و با خبر واحد قرآنيت يك كلام ثابت نمي‌شود؛ ثانياً، وزان، تركيب، فصاحت و بلاغت اين عبارت اصلاً با قرآن سازگاري ندارد؛ و معلوم است كه اين كلام، كلام انسان عادي است.

اشكال مهمتر اين است كه در همين **صحيح بخاري** در جلد 3 صفحه20، و در **صحيح مسلم** جلد 6 صفحه 45 مي‌گويد **فقالرسول الله لاصحابه ان اخوانكم قد قتلوه و انهم قالوا اللهم بلغ عنا نبينا انا قدلقيناك** پيامبر مي‌فرمايد اينها گفته‌اند؛ يعني طبق روايت ديگري كه همين قضيه را نقل مي‌كند، اين عبارت به عنوان كلام آن افراد آمده است و نه به عنوان قرآن؛ وثانياً اين كلامي هم كه پيامبر مي‌فرمايد، نقل به معناست و عين كلام نقل نمي‌شود.لذا، اينها قابليت استدلال ندارد وبه هيچ وجه نمي‌شود به آنها استدلال كرد.

نقل سخن برخي از اهل سنت در بطلان نسخ تلاوت

بعضي از بزرگان اهل سنت از متأخرين آنها، فهميده‌اند كه مسئله نسخ تلاوت باطل است و بدان تصريح هم كرده‌اند؛ در كتاب **فتح المنان في نسخ القرآن** مؤلف مي‌گويد: **ذهبت طائفة منالعلماء إلي إنكار هذه النوع من النسخ وعدم وقوعه في كتاب الله عزّ وجلّ لأنّه عيبلا يليق بالشارع الحكيم** نسخ تلاوت عيب است؛ نمي‌شود كه خداوند جمله‌اي را بياورد و بعد بفرمايد خود اين جمله برود كنار و معنايش باقي بماند؛ اين اصلاً يك چيزي است خنده‌دار؛ **لأنّه منالتصرفات التي لا تعقل لها فائدة ولا حاجة إليها وتنافي حكمة الحكيم** هيچ فائده‌اي بر آن مترتب نمي‌شود؛ چه معنا دارد كه كلامي به عنوان وحي و قرآن و معجزه بيايد، بعد خداوند آن را پاك كند، تلاوتش برود كنار؛ حالا يا حكمش باقي بماند يا باقي نماند؟

در ادامه مي‌گويد **ولأنّه يخالفالمعقول والمنقول ولأنّ مدول النسخ وشروطه التي اشترطها العلماء فيه لا تتوفي ولأنّه يفتح ثغرة الطاعنين** با اين كار روزنه‌اي باز مي‌شود براي آنهايي كه مي‌خواهند بر قرآن كريم طعنه بزنند **في كتاب الله من أعداء الاسلام**

الذين يتربصون به الدوائر وينتهزونالفرصة لهدمه وتشكيك الناس فيه. اين يک مورد.

مورد دوم: در کتابي که شايد همين اواخر هم چاپ شده است به نام **اصول فقه الاسلامي** در صفحه 554 گفته است: **فأيّ حكمة في نسخ التلاوة دون الحكم؟ وإذا كانت التلاوة نسختفأين الدليل للحكم بعد نسخ التلاوة فإن قيل أنّه سنة رسول الله قلنا ولم يكونالدليل من الاول هو السنة وأيّ فائدة في تكليف القول بأنّه نزل قرآناً ثم نسختتلاوته وبقي حكمه.**

بنابراين، خود محققين اهل سنت هم در ايندههاي اخير مسئله نسخ تلاوت را انکار مي‌کنند. نکته دوم اين است که بعضي ازمتعصبين‌شان باز به دنبال اين هستند که نسخ تلاوت را به شيعه نسبت بدهند.

مثلاً يکي از افرادي که الآن هم زنده است، گفته است سيد مرتضي در کتاب **الذريعه في اصول الشيعه** قائل به نسخ تلاوت است؛ بعد به صفحه 428 از جلد 1 **الذريعه** آدرس داده و هنگامي که انسان به آنجا مراجعه مي‌کند، مي‌بيند که بابي تحت عنوان **نسخ التلاوة دون الحكم و نسخ الحكم دون التلاوة** وجود دارد، اما وقتي مرحوم سيدشروع مي‌کند به بحث کردن، مي‌فرمايد: ما نسخ تلاوت بدون حکم نداريم.

ليکن اين شخص فقط عنوان باب را آورده است. مي‌خواهم اين را عرض کنم که امروز کثيري از کتاب‌هايي که عليه شيعه مي‌نويسند، يکي ازترفندهايشان همين است که بيايند قسمتي از عبارتي را از عنوان باب ذکرمي‌کنند و مي‌گويند صاحب کتاب را همين را قائل است. اما چنين نيست و در ميان علماءشيعه، احدي از علما مسئله نسخ تلاوت را نپذيرفته است.

علت تعصب اهل سنت به مسأله نسخ تلاوت

اما سؤال اين است که چرا بعضي از علماي اهل سنت بر روي مسئله نسخ تلاوت متعصب هستند؟ من وقتي فکرمي‌کردم، مي‌ديدم که اين ريشه‌اي ندارد؛ چون با قرآن و سيره پيامبر(ص) مخالف است، و از اين چند روايت هم نمي‌شود اين مسأله را استفاده کرد. ليکن عمده همان مسئله‌اي است که از عمر شروع شده است؛ اينها مي‌خواهند حرف او را حفظ کنند؛ اگر بخواهند مسئله نسخ تلاوت را منکر شوند، قول عمر بي‌اعتبار مي‌شود؛ و چون او گفته، اصراردارند بر اينکه قرآن را تنقيص کنند.

انسان بر اثر جهالت به کجا مي‌رسد؟چون اعتقاد به خليفه دوم دارند و او گفته که عبارت « **الشيخ والشيخة إذا زنيا...** » از آيات قرآنبوده و غير از او هم هيچ کس ديگري اين حرف را نزده است، براي اينکه شأن او را حفظ کنند و توجيهش کنند، مي‌آيند شأن قرآن را مي‌آورند پائين و آن را تنقيص مي‌کنند. اين بسيار درد بزرگي است که انسان تسليم حق نشود.

بحث اخلاقي: صفت رذيله عجب و آثار آن (بخش اول)

ما بايد بسيار بر روي اين روايتي که از اميرالمؤمنين(ع) داريم مبني بر اين که « **من دخله العجب هلك** » فکر کنيم.

اگر کسي مبتلاي به عجب و خودپسندي شد، لامحاله هلاک مي‌شود و هيچ ترديدي در آن نيست؛ اگر کسي گفت من آنچه که مي‌فهمم صحيح استو بقيه اشتباه، اين اولين و مهمترين قدم براي عجب و خودپسندي است؛ يعني با اين کار انسان خودپسند مي‌شود. اين را شما در اعتقادات، مسائل سياسي، مسائل اخلاقي پياده کنيد، ببينيد که چطور انسان به هلاکت مي‌افتد؟! در مسائل اخلاقي، بگويد چيزي که من بگويم کار خوبي است، خوب است؛ عملي را که من مي‌گويم بد است، بد است؛ ملاکش هم اين است که چون من دارم مي‌گويم.

در مباحث علمي، خيلي وقت پيش آمده است كه انسان مي‌داند يك مطلبي باطل است اما باز روي آن اصرار مي‌كند؛ اين عجب و خودپسندي گاه، انسان چون مي‌بيند كه پاي خودش مطرح است، روي آن پافشاري مي‌كند. در عجب و خودپسندي آنچه كه مطرح است، خود انسان است. حال،اينها روي اعتقاد و حب و علاقه‌اي كه به خليفه دوم دارند، مي‌گويند يا بايد نسخ تلاوت را قائل شويم و يا بايد بگوييم عمر اشتباه كرده است؛ اينها براي اينكه نگويند اواشتباه كرده است، مي‌گويند نسخ تلاوت داريم.

ريشه اينها اين است كه انسان خودش را مطلق مي‌بيند و هيچ وقت فكر نمي‌كند كه ممكن است اين حرفي كه مي‌زند، اشتباه باشد؛ تا در آن تأملي كند. درخانواده، اگر آنچه را كه مرد مي‌گويد بر اساس تدبير و مطالعه باشد و يا بر اساس تجربه باشد، وقتي كه مي‌گويد اين كارصحيح است انجام بدهيد، عيبي ندارد؛ اما اگر با قطع نظر از اين موارد، بگويد چيزي كه من مي‌گويم بايد باشد؛ زن و بچه‌ها هم بايد تابع باشند، اين هم از مصاديق خود پسندي است. دائره عجب و خودپسندي به اندازه‌اي وسيع است كه همه ابعاد وجودي انسان را شامل مي‌شود.

ما گاه فكر مي‌كنيم اين امور اخلاقي، يك چيزي استكه فقط يك رذيلتي براي انسان است؛ بعضي از امور اخلاقي بالاتر از رذيلت است؛ حالا شمااگر دروغ گفتيد، دروغ يك گناه است، فوقش اين است كه مي‌گوييم گناه كبيره هم هست و عقاب هم دارد؛ قابل توبه هم هست؛ امادروغ گفتن انسان را نابود نمي‌كند؛ دروغ ممكن است شخص را رسوا گرداند و آبرويش ريخته شود و خوار شود؛ اما او را هلاك نمي‌كند؛ البته هر كسي كه راست بگويد نجات پيدا مي‌كند. اما اين تعبيري كه حضرت در اينجا فرمودند كه خودپسندي انسان را هلاك مي‌كند، معنايش اين است كه اگر عجب انسان راگرفت، با توبه نمي‌تواند آن را حل كند؛ يعني ديگر به فكر توبه كردن نيست، براي اينكه هيچ وقت فكر نمي‌كند كه اشتباه كرده است.

من سراغ دارم بعضي از افرادي كه در همين سي چهل ساله اخير در حوزه علميه قم بودند و از نظر استعداد بسيار قوي بودند، با من هم ارتباط داشتند؛ ولي از همان ابتدا، عجب در آنها ريشه دوانيد و حتي گاه كه به آنها مي‌گفتيم مرحوم شيخ طوسي فلان مطلب را گفته است، مي‌گفتند: بي‌خود گفته است! علامه حلي نفهميده است!؛ و متأسفانه الآن از جهت اعتقادي به نتيجه خيلي بدي رسيده است و من خوف اين دارم كه اصلاً بطور كلي از اسلام خارج شود.

اين نتيجه عجب است. من هر روز واقعاً اين نكته را هميشه به خودم مي‌گويم كه ان شاء الله بتوانم عامل باشم؛ هر روزي كه برايم مي‌گذرد اگر يقين پيدا كنم جهالتم دارداضافه مي‌شود، خدا را شكر مي‌كنم؛ اما اگر روزي بگذرد و فكر كنم ديگر به قلهرسيدم، اين آغاز هلاكت انسان است.

درس مي‌خوانيم، قرآن ياد مي‌گيريم، اصول ياد مي‌گيريم، فقهياد مي‌گيريم، ما بايد طوري فكر كنيم كه اگرچيزي ياد گرفتيم، خدا به ما ياد داده است؛ و اگر چيزي را مي‌فهميم خدا به مافهمانده است. اين قضيه نبايد از يادمان برود كه اگر از خاطرمان برود، هلاك هستيم. به خدا پناه مي‌بريم از عجب و رذايل اخلاقي.

وصلّي الله علي سيّدنا محمّد و آله الطاهرين